

مجلهٔ ارمنجان

سال
چهاردهم
دسامبر

شماره
نهم
آذرماه

۱۹۳۳ مسیحی

تاسیس بهمن ماه ۱۲۹۸ شمسی

۱۳۱۲ شمسی

«مدیر و نگارنده و حید دستگردی»

ترجمه ادیب الممالک

(نقل از دفاتر استاد بقلم وی)

شرح نژاد و گذارش حال این بنده درگاه محمد صادق الحسینی
معروف به میرزا صادق خان ادیب الممالک از قراری است که ذیلاً
نگاشته خواهد شد

پوشیده نماند که کنیت این بنده ابو عیسی است بنام پسر (عیسی) که در سن
ده سالگی در قصبه بیجار گروس در سال ۱۳۰۸ هجری بمرض آبله وفات یافت - نام
محمد صادق است که بعنوان (میرزا صادق خان) اشتهار دارد لقبم از نخست (امیر الشعرا)
بود و اکنون (ادیب الممالک) است پدرم (حاجی میرزا حسین) پسر «میرزا
صادق» که پدرش «میرزا معصوم» متخلص به محیط از معارف ادب و بیعت
صدر سلطنت قاجاریه که ذکرش در دفاتر آن عصر از قبیل کتاب «انجمن خاقان» تألیف
فاضل خان گروسی و (گنج شایگان) اثر خامه (میرزا طاهر دیباچه نگار)
بمختصری از شعر شیرینش درج شده وی برادر «میرزا ابوالقاسم قائم مقام» است
که صاحب دیوان و منشآت و وزیر محمد شاه قاجار بوده . مادر پدرم نیز دختر میرزا
ابوالقاسم قائم مقام است . همچنین مادرم از هردو سو فرزند برادر میرزا ابوالقاسم
قائم مقام بوده . و میرزا ابوالقاسم از اعظام وزرا و دانشمندان قرن سیزدهم هجری و
نوزدهم میلادی بشمار میرود در ماه رجب سنه ۱۲۵۰ هزار و دو بیست و پنجاهم
مطابق سنه ۱۸۳۴ هزار و هشتصد و سی و چهارم مسیحی بعد از رحلت پدرش «میرزا عیسی
قائم مقام» بمقام وزارت و صدارت نایل شده در شب تنبه آخر ماه صفر سنه ۱۲۵۱

در بار ودویست و پنجاه و یکم هجری مطابق سنه ۱۸۳۵ هزار و هشتصد و سی و پنجم میلادی در
 ریخ نگارستان از اثر سعایت حاسدان و غمازان بفرموده «محمدشاه غازی» اورا
 خفه کردند و تا چهل روز کشتن اورا از بیم شورش و هیجان ملت مستور داشتند سپس
 با احترام تمام جسدش را بر رویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل کرده و در آنجا
 مدفون ساختند. میرزاعیسی قایم مقام که پدر میرزا ابوالقاسم بود اول کسی است که در
 این سلسله بلقب قایم مقامی ملقب گردید و مناسبت این لقب آن بود که پادشاه ایران آورا
 قایم مقام صدارت فرمود. و کار صدارت با میرزا شفیع شیرازی بود اما یکسره کارها با
 رأی و مشیت و امضای میرزاعیسی تمشیت میگرفت. رحلت میرزاعیسی در ماه صفر ۱۲۳۸
 هجری مطابق سنه ۱۸۲۲ میلادی در دارالسلطنه تبریز بمرض و بواء اتفاق افتاد و اکنون
 مرقدش که در جنب بقعه حضرت امامزاده «حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام»
 واقع شده است زیارتگاه اناام میباشد میرزاعیسی مردی خردمند و دانا و سخنگوی بوده
 و در زهد و ورع و علم و عمل ثانی و تالی نداشته برخی از مؤلفات و مصنفاتش در مجموع ۴۶
 مثنیات پسرش میرزا ابوالقاسم بضع رسیده و پاره در خانه احفادش حاضر و موجود
 است. میرزاعیسی را چهار پسر و یک دختر بود.

اکبر آنها میرزا حسن وزیر جدای این بنده است که مادرم پسرزاده اوست
 دوم میرزا معصوم که پدرم پسرزاده اوست و مادرم از بطن دختر او پدید آمد سوم میرزا
 ابوالقاسم قایم مقام است که پدرم دخترزاده اوست و مادر آن دختر همشیره مرحوم
 میرزا حسن مستوفی الممالک بوده چهارم حاجی میرزا موسی خان متولی روضه حضرت علی
 بن موسی الرضا «ع» در خراسان بود که از او فرزندی بجای نماند. اما دختر میرزاعیسی
 حاجیه تاج ماه بیگم خانم معروفه «بحاجیه عمه» بود و پادشاهزاده ملک قاسم میرزا فرزند
 قدح علی شاه قاجار عقد زوجیت بست و طبیعت ایشان بایکدیگر سازگار نیامد اولادی
 از او بر جای نماند. املاک موقوفه آذربایجان غالباً از اثر خیرات حاجیه خانم است
 میرزاعیسی معروف بمیرزا بزرگ بود و وزارت را از پدران و نیاکان میراث داشت زیرا
 که آبای عظامش در دولت زندیه و افشاریه و صفویه تا عهد مغول و آنسوتر دارای
 مقام وزارت بوده اند و چون خاتم حضرت سیدالسادین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب
 علیهم السلام که امام چهارم اثنی عشریه و جداعلای این سلسله میباشد در نزد اکابر این
 خاندان بوده و اکنون نیز در این خانواده مضبوط است لهذا اجداد قایم مقام
 را در هر دوره با وجود وزارت «میرمهردار» میخواندند و نسب میرزاعیسی بر طبق

شجره که نزدنگارنده موجود است بسی و شش پشت تا علی بن الحسین پیوسته شود . اما ولادت این بنده از قرار زایچه که مرحوم میرزامهدی منجم باشی خراسانی که از اساتید فن بود نگاشته ۱۲ دقیقه بطلوع افتاب مانده روز پنجشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۷۷ هجری مطابق سنه ۱۸۶۰ میلادی و از قرار تصریح درجه طالع بنمودار بظلمیرس واقع شده و صورت آن از قرار ذیل است **رجوع شود بقبل از صفحه (ز)** این رباعی را یکی از معاصرین که با پدرم رسم منادمت می‌پیمود در تاریخ ولادتم سروده و لفظ مبارک (پیغمبر پاک) را بحساب جمل دال بر تاریخ دانسته و رباعی این است .
 فرخنده نژاد (صادق) آن اختر پاک دارای نژاد فرخ و گوهر پاک
 (پیغمبر پاک) سال میلادش شد چون هست ز خاندان پیغمبر پاک
 (۱۲۷۷)

مسقط الرأس قریه کازران از قرای بلوک « شرا » از توابع عراق که حکومت نشین آن سلطان آباد است امتیازی که بنده و برادرانم را از سایر افراد خانواده میرزاعسی قائم مقام میابد آن است که امهاتم همگی از خواتین زمان و جلایل نسوان جهان بوده چندانکه در نسب و نژاد آنان تفتیش کنند یکتا کنین و برده و زر خرید یا سوقه و ده و پرستار و از طبقات پست درجات و امهاتم دیده نشده . برخلاف سایر خویشانم که سراسر خویشان اخون اینگونه کسان آمیخته شده و هیچک از ایشان محض و خالص و صافی نیستند .

پدرم در روز غره شوال که عید فطر و از ایام مقدسه اسلام است در سنه ۱۲۸۱ هجری مطابق سنه ۱۸۷۴ میلادی گیتی را وداع کرد و چهار پسر و دو دختر از او برجای ماند این بنده سومین پسر وی بودم تا کنون یک برادر و یک خواهرم از دنیا رفته اند و دو برادر و یک خواهر بجای دارم این خواهرم که در قید حیات است از زنان ادبیه ایران شمر میرود نامش « فاطمه خانم » است و « شاهین » تخلص می‌کند شعرش بطراوت و حلاوت مشهور شده و در خاتمه کتاب « خیرات حسان » قصیده از وی ثبت گشته .

روزی که پدرم وفات یافت سال عمرم در حد چارده و پانزده بود . چون پدرم طاب الله ثراه قرض فراوان داشت و برادرانم بی تجربت بودند ناصرالدوله عبدالحمید میرزا فرزند ارشد شاهزاده فرمان فرمای فیروز میرزاعلم ناصرالدین شاه که حکمران و رئیس قشون عراق بود در نواحی آن سامان املاک فراوان خریده بود و بطمع افتاد که علاقه ماراهم بشن بخش خریداری کند و امداران پدرم را بتقاضا برانگیخت و اسباب و علل فراهم کرد

که ما را در بدر و مستأصل کنند هر چند ضیاع و عقار ما را دیگری از دست برد اما باعث این تفریط بیداد و سعایت ناصرالدوله شد که چرخ آسایش ما را از محور خود خارج کند و آخر الامر کار ما پیریشانی انجامید .

در سال هزار و دویست و نود و سه ۱۲۹۳ هجری مطابق سنه ۱۸۷۶ میلادی از طبقات تعدیات امیرزاده ناصرالدوله این بنده و برادر مهترم میرزاسیدمهدی پیاده و بانداک زدی که کثاف مسافرت پیادگان را کافی بود از پیراهه بقم رفته و در آن سفر دو چار شداید و بلا پای سخت گشته با پای پرازا آبله و لباس چرکین ژولیده ورنجور و ژند بقم رسیدیم کتاب دعائی که بخط میرزا احمد تبریزی از میراث پدر همراه داشتیم بهای بخش فروخته و در صحابت ساریاتان اصفهانی بطهران رفتیم ، هنگام ورود ما در طهران هوای آنجا سرد بود ماهم لباس و پلاسی در پروبار نداشتیم یک شب در مدرسه دارالشفای بجزیره مرحوم حاجی ملاموسی رضای کرهرودی که در حیات والد ماجدم معلم و مربی ما بود بسر بریدیم روز دیگر بخانه مرحوم آقا میرزا علی پسر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام رفتیم کار استیفای خراسان با میرزا علی بود و مرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار طب ثراه برغم مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک که در سر املاک عراق از میرزا علی رنجیده نا مومی الیه اختصاص نهانی یافته بود . میرزا علی اول سخنی که با ما بزبان راند از راه اشنلم و تندی بود که عبت در اینجا آمده و باعث سوء ظن ناصرالدوله از من شده اید سپس در عمارت بیرونی خود ما را جای داد و از مدخل اوقافی که توایش باوی بود معاشی معین کرد شبهای زمستان در ساعت پنج و شش از شب رفته شام ما را میدادند زیرا که بایستی بعد از همگان نوبت بیمارسد لذا از گرسندی و بیخوابی بسی سخت گذرانیدیم رخت ما را نیز از دخل همان موقوفه فراهم کرده جامه نوین پوشیدیم . اما پسرانش هر لحظه بماطعنه همی زدند و سخنهای گوشه دار همی گفتند .

و سبب آن بود که مادعوی دانش میکردیم و آنان رشک همی بردند . آقا میرزا علی سپرده بود که ما را از خانه بدرشدن نگذارند و بمهمانان وی که اهل دانش و فن هستند باز شناسانند بر این گونه عمری بتلخی گذراندم مادرم نیز با فرزندان صغار خود از سوء سلوک حکام فراراً وارد طهران شده و در خانه تنگ و تاریکی فرود آمد .

میرزا علی او را نیز از عایدات وقف کثافی که (لایسمن و لایغنی من جوع) میشد برقرار کرد . این زمستان بر ما سخت گذشت . و چنان در خانه خالوی بزرگوار در زیر ذنار طعن و شماتت بودیم که بر زندانیان رشک میردیم . میرزا محمد حسین دبیر الملک

فراهانی که از فحول وزرا و رجال کاردان کهن بود با پدرم هم دوست بود و هم خویشی نزدیک داشت چون دانست که ما بخانه میرزا علی محصوریم در آنجا پیرش ما آمد و تفقدها کرد. مستوفی الممالک نیز کس بفرستاد و ما را نزد خود برده نوازش کرد. زیرا که جده من بانوی سرای قایم مقام عمه مستوفی الممالک بود و تربیت این خواجه بزرگ در خانه آن خاتون که عقیده قوم بشمر میرفت گشته پاس حقوق ویرا مادام الحیوت منظور همی داشت. و نیز چون مادر میرزا علی از بردگان زرخریده آن خاتون بود و خواتین بزرگ برزاده امهات الاولاد بنظر حقارت میگریستند آتش رشکی از عهد صبی در تنور سینه خال معظم شعله ور بود که چون من طفل ساده بیخبری را بر چگونگی آن استحضار نه. مهربانی و ملاحظت این دو وزیر بزرگ بر ما یتیمان برخاطر آقا میرزا علی گران آمد و در معنی چنان گمان کرد که ما از خانه وی بمحضر مستوفی الممالک اخبار و وقایع میبریم. روزی من و برادرم بگردش رفته و پس از ساعتی بمنزل باز گشتیم. چون داخل در خانه شدیم حاجیمی که بر روی لحاف کرسی بود نیافتیم گمان کردیم که برای شست و شو برداشته اند. محمد علی خادم را گفتیم که غلیانی فراهم کند محمد علی با خشم و عتاب گفت سر غلیان را بدهید تا تدارک غلیان کنم برادرم گفت سر غلیان در کجاست؟ گفت در پهلوی حاجیم است که از خدمت شما بیزار رفته اند. . . . این سخن برخاطر ما گران آمد و بادیده اشکبار بر در ب عمارت اندرون رفتیم که بمرحوم آقا میرزا علی از محمد علی خادم شکایت کنیم. در آنجا شنیدیم که پسرانش درباره ما سخنان زشت و کلمات بالایی همیراندند و او همه را تصدیق میکرد این بود که از آنجا بیرون آمده و بمنزل مادر رفتیم هنوز بر زمین نشسته بودیم که مردی از جانب میرزا علی بمادرم پیغام آورد و نسبت دزدی بماداد. مادرم سخت بر آشفت و گفت وی را بگوئید پسران من در سفره آبای کرام و مهد امهات ستوده زندگانی کرده اند دزدی و خیانت شایسته فرزندی است که مادرش را نخاسان برهنه کرده و بی بازار برده مانند چهار پایان بمعرض بیع و مازاد در آرند و کودکانی این کار کنند که در گوشه مطبخ به نیمخوره دامان و پرستاران ناهار شکسته و استخوان نیم خائیده چاکران را چون عصف ما کول بدندان زنند این پیغام برخاطر خال معظم گران آمد و مقارن این حال ساعتی بدو گفتند که مستوفی الممالک قصه ما را بخانه میرزا علی برداستان دو کودک مسلم بن عقیل در خانه حارث ملازم عیدالله بن زیاد تشبیه کرده. ازین رهگذر بغض ما را در دل گرفت روزی از کثرت بینوائی قصیده در شکایت از روزگار گفته و تخلص آنرا بمدح شاهزاده طهماسب

میرزای مؤیدالدوله طابالله ثراه آوردم . این شاهزاده مردی بزرگ و دانشمند بود و اینای ملوک جز پسران شاهنشاه همگی از وی فروتر می‌نشستند . حضرتش را نیز با میرزاوالقاسم قائم‌مقام اختصاصی بوده چنانکه در انشاء آت وی نام این شاهزاده مکرر با احترام مذکور است . چون در آنجا رفتم حسنعلی خان گروسی امیر نظام رضوان‌الله‌علیه که در آن هنگام وزیر هواید بود در پهلوی وی نشسته بود . قضا را با آنهمه تضییق و اهمتایی که آقا میرزا علی در مجهولیت و تنگرماداشت حسنعلی خان بنده را در خانه میرزا علی دیده و شناخته و چون پدرش محمد صادق خان گروسی با جدم میرزا معصوم محیط یار و مصاحب بوده است بمفاد (**الحب والبغض يتوارثان**) حضرتش را با بنده نضی بسزا بود . و مکرر شعری که از انشای جدم میرزا معصوم بخط وی بر درب خانه ایشان نگه‌گوش بر لوحه سنگین مکتوب و منقور است قرائت مینمود . و آن بیت این است :

مرا خانه نیست در خورد دوست	اگر باشد ازین تشریف اوست
بگو پا نهد دوست تا سر نهیم	ز خاک رهش بر سر افسر نهیم
درین خانه هر کس که پا مینهد	قدم بر سر و چشم ما مینهد

القصه چون وزیر فواید مرا از دور دید بادست اشاره کرده فرایش خواند و هم دانست که برای چه نیت در اینجا آمده‌ام ، رو بشهزاده کرد و گفت : این پسر را می‌شناسی ؟ گفت نی ، گفت نواده میرزا معصوم پسر میرزا عیسی قائم‌مقام است و با این صغر سن سخنانش بزرگ است ، شاهزاده در پاسخ او هیچ نگفت . وزیر فواید بمن فرمود پله‌ها را پیش گیر و از فلان در (که بادست اشاره کرده بود) فراز آ . من بیم کردم که مبدا اعتراضی یا ممانعتی از چاکران پیش آید . وزیر بایکی از پیشکاران گفت دست این سید عالی‌نسب را که فرزند رسول و انجب و افضل نجبا و دانشمندان است گرفته او را بحضور حضرت والا دلالت کن . پیشکار دستم را گرفته بو ثاق آورد وزیر اشارت بجلوس کرد من در قعود تأمل کردم تا شاهزاده اجازت دهد و وی اگراه داشت زیرا که همه کس را در صنف بار جلوس نمیداد آخر الامر باصرا وزیر باسر اشاره نمود و من بشستم وزیر فرمود که آیا شعری در مدیحه حضرت والا گفته ؟ عرض کردم بلی ! فرمود بخوان باز تأمل کرده منتظر ام آنحضرت شدم تا با برام وزیر اجازت داد و شروع بخواندن کردم . شهزاده گوشش بگفته من بود و نظرش بر صفحه که بران چیزی مینوشت . وزیر در هریت آفرین میگفت ، در این اثنا شاهزاده در شرح یکی از مقطوعات تأمل کرده و معنی آنرا از بنده سؤال کرد فوراً جواب گفتم : تحسین فرمود و گفت **عجبا که باین کودکی پیرانه شعر می‌گوید** ، چون قصیده پایان آمد

وزیر فواید از حضرتش تمنی کرده که مرا در زمره چاکران جای دهد. شهزاده فرمود امروز شاهنشاه ایالت ملایر و تویسرکان و نهاوند را بمن تفویض فرموده و هریک از پیرانم را بحکومت شهری نامزد کرده ام اگر خواهد بایکمی از امیرزاده گان او را همراه کنم وزیر درمن نگریست تا بداند که مصلحت خود را چگونه اندیشم، من عرض کردم که هر چه خداوند مصلحت بندگان داند البته سزاوار باشد، و حاضران نطق مرا تحسین کردند و از آنجا برخواسته روانه منزل شدم چون بخانه رسیدم قصه را بمادر نقل کردم برخواست و نماز کرده مرا دعا کرد، به وزیر فواید و شهزاده دعای خیر فرو خواند. روزانه دیگر بر آنحضرت ورود کردم. مرحوم مبرور استاد بزرگ میرزا علی محمد صفا که سرآمد خطاطان زمان و پیری محترم و دانشمند بود در آنجا حضور داشت. قضا را چند روزی بود که من در محضر دبیر الملک با وی آشنا گشته و هر بامداد در بزم افاضه او حاضر میشدم. استاد صفا گمان کرده که شهزاده مرا نمی شناسد از پاکی فطرت و حسن نیت خود آغاز معرفی فرمود شهزاده گفت او را بخوبی می شناسم و شعرش را دیده ام نقاد کلام است ولی شاعر باید که بدیهه سرا باشد نمی دانم که در این فن چون است. استاد گفت من نیز درین باب طبع وی را نسنجیده و نمیدانم که چگونه باشد اما همینقدر دانم بدیهه سرائی فی خاص است و از شرایط ملتزمه شاعری نیست. چنانکه جاهلین و مخضرمین عرب قصیده را در یکسال بپایان رسانیده و از حرلیات خود دو وین بزرگ آراسته کردند. پس اگر این طفل از عهده این کار بر نیاید نباید جای انتقاد باشد. من با کمال دلیری بعرض رسانیدم که در این آزمون اینک حاضرم بشرط آنکه خداوند بزرگ وزنی اختیار فرموده و قافیتی اقتراح نماید زمینه آنسخن را نیز دستوری دهید تا از هر جهت متکلف باشم. حاضران تعجب کرده بیکدیگر نگریستند. شاهزاده فرمود این بیت حکیم ابوالفرج رونی را نخست تقطیع کرده بحرش را بکوی و سپس بر این وزن و قافیت شعری بر حسب حال و مناسب مقصود خود انشا کن و این دو بیت بر خواند:

شبه باز بحضرت رسید هین
تاخوی کند از شرم او زمان
چون طی کنیم از نعل او زمین
بگهراں مرا بر نهیسد زمین

گفتم این دو بیت از بحر قریب اخرب مقصور است و تقطیعش (مفعول مفاعیل فاعلات) باشد شاهزاده از کثرت شگفتی حیران ماند و گفت اینگونه کسان در کشور ما بدبخت زیند. پس ایستاده و ارتجالا شعر همی گفتم و میرزا عبدالکریم منشی سخنانم را مینوشت و ابیات این است:

طهماسب خداوند راستین
داردیم وکان اندر آستین تا آخر قصیده

باری شهزاده مؤیدالدوله در آن روز مرا اکرام فراوان کرد و حاضران را فرمود که این جوان در فضل و هنر اعجوبه عصر و فوق العاده دهر است . پس شمه از شمایل و فضایل جدم میرزا ابوالقاسم قایم مقام قدس سره بیان فرمود و مرا بدو تشبیه کرده گفت چشمش بعینه چشم قایم مقام است و لوجه و صوتش نیز بدو ماند .

پس مرا پسرش غلامحسین خان حکمران قطعه توپسراکان باز سپرد و در این باب رسمی برنگاشت ، آن رقم در کتبخانه من موجود است ولی نتوانستم که در خدمت محدود خود مسافرت سازم .

ومن العجایب آنکه روزی در پیننگاه شهزاده بزرگ بزمین بوس آمدم معجانه نگاهی بجانب من انداخته و نامه بدستم داده فرمود این مکتوب قرائت کن همینکه قرائت کردم ناسه خالم آقامیرزا علی بود که درباره این بدبخت یتیم سعایت کرده و سخنها رانده بود که قلم از نگارش آن شرم دارد . شاهزاده دانست که مرا حال پریشان و درهم شده است پیش آمد و نامه بگرفت و فرمود ای فرزند دلگیر مباش چون از خویشان و اقارب خود پیش از اینها دیده ام میرزا علی را هم می شناسم مقهور و ساسوس فرزندان است . باری گذشته گذشت ایزد تعالی گذشتگان را بیامیزاد و ماندگانرا بایکدیگر مهربان و شفیق فرمایاد (**بمحمد وآله صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین** .

در سال ۱۳۹۴ هجری مستوفی الممالک طاب الله ثراه ناصرالدوله را که خواهرزاده وی بود از روی جد و طریق سختی در اینگونه امور تهدید کرد و از او در ملائمت و حسن سلوک باما پیمان سخت گرفت و ما را بعراق مراجعت داد ، چون بخانه خود باز گشتیم عمم حاجی میرزاتقی بابرادر مهترم آقامیرزا علیخان که ایزد تعالی از جرایم هر دو ان در گذراد ملك پدری و موروثی ما را موسوم به (**محمد آباد**) که پدر بر پدرخانه آباء و نیاکان بوده بدون امضای ما دوسه تن اولاد کبیر و صرفه فرزندان صغار پدرم در ازای دین پدر بزحسب بیع شرط نامه که درید و امخو اهان بود بحسن خان فرزند مرحوم محمدرضاخان بن حاجی میرزا هادی بن میرزا حسن بن میرزا عیسی که پدرش پسر عم میرزا ابوالقاسم قایم مقام و دخترش در جاله آن برادر بود باز فروخت و در این موقع عم و برادرم مقصودی جز ائتلاف و مساعدت با حسنخان نداشتند . در سر این ائتلاف ما را دوچار زیان بزرگ کردند چه امکان داشت که بموجب حکم دیوان شهنشاهی که (**بردن املاک رعایا بصرفه بیع شرط ممنوع بود**) از بهای این ملك مالی فراوان که اضعاف طلب و امخو اهان پدرم بود بما عاید گردد زیرا که تاملک را بنصف بها و ثلث و ربع در بیع بگذارند ، هیچکس اقدام بخیریداری ننماید . گذشته ازین غالب آن وجهی که مدعی بودند از بابت تنزیل مخالف شرع و فزایش فرع اندر فرع شمرده می شد .

اما حسن خان هم چون سرمایه نقدی موجود نداشت قیمت ملک را بامدعیان باسند سودا کرد و باندک زمانی (برسکندر نیز بگذشت آنچه بردار گذشت) وجه سود ماراکه از آن روز مفلس و پریشان و بی اعتبار شدیم .

مادرم طاب الله تراها قریه کازران را که بوی اختصاص داشت تاده سال بزرگت نگاهداری کرد ، پس از ده سال میرزا علی اکبر خان تفریخی که درین اواخر (دوام الدوله) لقب داشت و بیست و اند سال در عراق و مضافات آن نیابتاً و اصالتاً حکومت مقدرانه همی داشت طمع در قریه کازران کرد و قضارا در آن ایام از عراق تا ساحل عمان در تحت نفوذ مطلق و استبداد مستقل شاهزاده سلطان مسعود میرزا ظل السلطان علیه ماعلیه فرزند مهر ناصرالدین شاه قرار و استقرار یافته و دوام الدوله از جانب وی فرمانروا بود مومیالیه ما برادران را فرداً فرداً بضيافت خواسته در دارالحکومه بخود محترمانه توقیف کرد و بوعده و وعده و تودد و تهدید قبالة ملکى را که خاص مادرمان بود و در آن حقی نداشتیم طوعاً و کرهاً امضا گرفت ، عجبتر اینکه قیمت آنرا چندین برابر کمتر و نازلتر از آنچه بایسته و شایسته بود در قبالة نوشت . پس قسمتی از آنرا حواله کرد و بقیه را موکول بامضای مادر نمود و آن قسمت را نیز که حواله کرده بود در مقابل آن بما قدری اجناس و امتعه نابود داده و مقداری گندم پوسیده بثمان گزاف حواله نمود که براستی دهیک آن سرمایه بما عاید نشد و هیچ ندانستیم که این سودا چگونه گذشت .



(استاد ادیب الممالک فر اهانی)

(در عهد جوانی و اقامت تبریز)